



Clarifying some complications in Khāqāni's poems in the framework of linguistic interference

Ebrahimi. Heydar¹ Akhyani. Jamileh^{2*}-Eslami. Moharram³ Bakhshi. Hossein⁴

1: PhD student of Persian Language and Literature, University of Zanjan, Zanjan, Iran.

2: Associate Professor of Persian Language and Literature, University of Zanjan, Zanjan, Iran
(corresponding author) j_akhyani@znu.ac.ir

3: Associate Professor of Persian Language and Literature, University of Zanjan, Zanjan, Iran.

4. Assistant Professor of Persian Language and Literature, University of Zanjan, Zanjan, Iran.

Abstract: Khāqāni's poetry stands out in Persian poetry for its abundance of images, interpretations and concepts which makes his poems difficult to understand and explain. Though, there have been valuable researches explaining the much more complicated aspects of the poems of this renowned Persian poet, there are still a great number of expressions and interpretations in his poems which have not been understood accurately. The hypothesis behind the present study is that part of the difficulty in understanding Khāqāni's poetry is the phenomenon of linguistic interference. As one of the consequences of bilingualism, linguistic interferences refers to the (unconscious) influence of the speaker's mother tongue on her/his second language. It also includes the presence of regional beliefs and cultural characteristics in the speaker's speech and writing in second language. Based on the aforementioned hypothesis, the present study focuses on words, sentences, interpretations and idioms in Khāqāni's poetry which could be understood only by considering their Turkish counterpart. Considering that Khāqāni is from Azerbaijan, and his poetry is written in Persian; there have been many historical discussions about the language of Azerbaijan in his time (12 AD). Away from such considerations, this study solely focuses on his own text to investigate the complications and problems in Khāqāni's poetry, some of which are due to the poet's linguistic interference.

Keywords: Khāqāni, bilingualism, linguistic interference, Azerbaijani, Persian.

- H. Ebrahimi; J. Akhyani; M. Eslami; H. Bakhshi (2024). Clarifying some complications in Khāqāni's poems in the framework of linguistic interference, *THE JOURNAL OF Linguistic and Rhetorical studies* 15(36), 223-246.

Doi: [10.22075/jlrs.2023.32063.2361](https://doi.org/10.22075/jlrs.2023.32063.2361)



سال پانزدهم - شماره ۳۶ - تابستان ۱۴۰۳

صفحات ۲۲۳-۲۴۶ (مقاله پژوهشی)

تاریخ: وصول ۱۴۰۲/۰۷/۲۴ - بازنگری ۱۴۰۲/۰۹/۰۴ - پذیرش: ۱۴۰۲/۰۹/۰۶

رفع برخی از دشواری‌های شعر خاقانی در چارچوب پدیده تداخل زبانی

حیدر ابراهیمی^۱ / جمیله اخیانی^{۲*} / محرم اسلامی^۳ / حسین بخشی^۴

۱: دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه زنجان، زنجان، ایران.

۲: دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه زنجان، زنجان، ایران (نویسنده مسئول)

۳: دانشیار زبان‌شناسی، دانشگاه زنجان، زنجان، ایران.

۴: استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه زنجان، زنجان، ایران.

چکیده: شعر خاقانی پر از تصاویر، تعابیر و مفاهیم مختلفی است که کمتر در شعر فارسی نمونه دارد و همین موجب دشواری و دیربایی اشعار او شده است. تا امروز پژوهش‌های ارزنده‌ای در شرح و شناخت زوایای اشعار دیربای این شاعر بلندآوازه صورت گرفته، اما هنوز بسیاری از اصطلاحات و تعابیر شعر او به صورت دقیق فهم نشده است. فرضیه مقاله حاضر این است که یکی از دلایل دشواری شعر خاقانی، «تداخل زبانی» است. مفهوم تداخل زبانی به‌عنوان یکی از نتایج دوزبانگی به تأثیر (ناخودآگاه) زبان مادری گوینده در زبان دوم اشاره دارد. این مفهوم، حضور باورهای بومی و ویژگی‌های فرهنگی در گفتار و نوشتار گوینده را نیز شامل می‌شود. بنای فرضیه گفته‌شده بر واژه‌ها، جمله‌ها، تعابیر و اصطلاحاتی در شعر خاقانی است که در نظر گرفتن برابر ترکی آنها می‌تواند گره از شعر او بگشاید. خاقانی شاعری آذربایجانی است که به زبان فارسی شعر گفته است. درباره زبان مردم آذربایجان در قرن ششم و پیش از آن، بحث‌های فراوانی صورت گرفته است. آنچه نویسندگان این مقاله در نظر دارند، فارغ از این بحث‌ها، فقط پژوهش در متن مکتوب خاقانی و گره‌گشایی از دشواری‌های آن است که به نظر می‌رسد در مواردی، عامل آن، تداخل زبانی باشد.

کلیدواژه: خاقانی، دوزبانگی، تداخل زبانی، آذربایجانی، فارسی.

- ابراهیمی، حیدر؛ اخیانی، جمیله؛ اسلامی، محرم؛ بخشی، حسین (۱۴۰۳) رفع برخی از دشواری‌های شعر خاقانی در چارچوب پدیده تداخل زبانی، *مجله مطالعات زبانی و بلاغی دانشگاه سمنان*، شماره ۳۶، صفحات ۲۲۳-۲۴۶.

Doi: 10.22075/jlrs.2023.32063.2361

۱: مقدمه

درباره‌ی زبان منطقه‌ی آذربایجان در قرن شش و پیش از آن و به‌خصوص زبان مادری شاعران این منطقه، بحث‌های فراوانی وجود دارد. گروهی از محققان و صاحب‌نظران، زبان مادری شاعران آذربایجانی را «زبان آذری» به‌عنوان زبانی از خانواده‌ی زبان‌های ایرانی و نزدیک به فارسی می‌دانند و گسترش زبان ترکی در این ناحیه را به قرون بعد و عصر صفویه نسبت می‌دهند (کسروی، ۱۳۲۵ و ناطق، ۱۳۵۸) و گروهی نیز ترک‌زبانی مردم آذربایجان را امری بسیار قدیمی می‌دانند (محمدزاده صدیق، ۱۳۷۹؛ زهتابی، ۱۳۸۴). *دانشنامه‌ی ایرانیکا* (ذیل مدخل زبان ایرانی آذربایجان) زبان «آذری» را که معمولاً از آن به «آذری» یاد می‌شود، از زبان‌های ایرانی می‌داند که پیش از رواج زبان ترکی در آذربایجان، در قرن‌های اولیه‌ی دوره اسلامی در این منطقه رایج بوده است و منابع قدیمی مربوط به همان عصر این ادعا را تأیید می‌کنند. بر این اساس، قدیمی‌ترین اشاره به آذری، عبارت منسوب به ابن مقفع (متوفی ۷۵۹/۱۴۲) و به نقل از ابن ندیم است مبنی بر اینکه زبان آذربایجان فهلوی (الفهلویه) یعنی مربوط به منطقه‌ی فهله بوده و فهله به اصفهان، ری، همدان، نهاوند و آذربایجان اطلاق می‌شده است. درباره‌ی رواج زبان ترکی در آذربایجان، *ایرانیکا* آذری را از شاخه‌ی اوغوزی از خانواده‌ی زبان‌های ترکی معرفی می‌کند که در قرن یازدهم و پس از پیروزی توران بر ایران، موج وسیعی از ترکان اوغوز ابتدا خراسان و سپس سراسر ایران را فتح می‌کنند، تا آناتولی پیش رفته و آنجا را پایگاهی برای فتوحات گسترده خود می‌سازند (*ایرانیکا*، ذیل مدخل «ترکی آذری»). این دانشنامه، اوغوزها را مهمترین و پرشمارترین گروه ترکان می‌داند که در ایران بسیاری از ترک‌های دیگر و حتی ایرانی‌ها را در خود جذب کرده‌اند (همان). *دانشنامه‌ی بریتانیکا* هم زبان آذربایجانی را یکی از زبان‌های اوغوزی غربی از شاخه‌ی جنوب غربی زبان‌های ترکی و آذربایجانی‌ها را از نظر قومی، آمیخته می‌داند. بر این اساس قدیمی‌ترین ساکنان آذربایجان، بومیانی از قفقاز شرقی و احتمالاً مادهای ایران شمالی بودند که در پادشاهی ساسانی (قرن سوم تا هفتم میلادی) فارسی‌زبان و در قرن یازدهم میلادی در پی

کشورگشایی ترکان سلجوقی ترک زبان شدند و جمعیت‌های ترک در قرن‌های پس از آن به این منطقه آمدند و این شامل گروه‌هایی نیز می‌شود که با حمله مغول‌ها در قرن سیزدهم به این منطقه مهاجرت کردند. در ادامه بخش‌هایی از این منطقه در اختیار دو قوم ترک رقیب یعنی قراقویونلوها و آق‌قویونلوها قرار می‌گیرد و در ابتدای قرن شانزدهم ترکان صفوی بر آن حاکم می‌شوند (نک. دانشنامه بریتانیکا، مدخل زبان آذربایجانی). گویشوران ترکی جنوب غربی (مادر زبان‌های ترکمنی، آذری و ترکی در دوره میانه) در طول سده‌های هفتم تا یازدهم میلادی در منطقه آذربایجان ساکن می‌شوند؛ برخی‌ها دره‌ها و دشت‌های همجوار با دریای خزر را اشغال می‌کنند و برخی‌ها هم که کوچ‌نشین‌هایی فصلی بودند، در تابستان به ارتفاعات ایران و قفقاز کوچ می‌کردند و در زمستان به مناطق پست بازمی‌گشتند (نک. دالبی ۲۰۰۴، مدخل زبان آذربایجانی).

نویسندگان این مقاله، فارغ از بحث‌های تاریخی، فقط از جنبه متن‌شناسی به دیوان خاقانی رجوع کرده و به این فرضیه رسیده‌اند که یکی از دلایل دشواری شعر خاقانی (در گذشته ۵۹۵ هـ.ق.)، پدیده تداخل زبانی است که به دو احتمال در شعر خاقانی بروز و ظهور پیدا کرده است: احتمال اول این است که ترکی زبان مادری اوست و به‌طور ناخودآگاه در زبان مکتوب فارسی او تأثیر گذاشته است. احتمال دیگر تأثیر و حضور زبان محیط بر شعر خاقانی است، ولو شاعر ترک‌زبان هم نباشد. البته در پژوهش‌های جامعه‌شناسی ادبیات، توجه به محیط فرهنگی و تربیتی شاعران برای شناخت بهتر اندیشه و زبان آنها، بسیار ضروری است. «بررسی شعر هیچ‌کدام از شعرا را نمی‌توان منتزع و مجرد از محیط زندگی‌شان مورد تحقیق قرار داد؛ بلکه باید به ریشه‌های تاریخی و محیط جغرافیایی و فرهنگی و اجتماعی ایشان پی‌برد و ریشه افکار و اندیشه‌های آنها را به دست آورد» (اردلان جوان، ۱۳۷۳: ۶). بر این اساس، نگارندگان با ارائه مفاهیم ترکی درباره

برخی واژه‌ها و اصطلاحات، به شرح دقیق‌تر ابیاتی پرداخته‌اند که به نظر می‌رسد عامل دشواری آنها، تداخل زبانی باشد.

۲: پیشینه پژوهش

درباره تداخل زبانی ترکی در فارسی، مقالات چندی نگاشته شده است. فریده وجدانی (۱۳۸۱) در مقاله «ترکی در فارسی» ضمن اشاره به تفاوت ساختاری میان زبان‌ها، انواع گرده برداری (دستوری، واژگانی، ترکیب‌ها و ترکیب‌های کنایی) را در قصه‌های صمد بهرنگی بررسی کرده است. محمود فضیلت (۱۳۸۸) در مقاله «نگاهی به دوزبانگی در واژه‌های مرکب خاقانی» فقط به ترکیب‌سازی‌های ناشی از دوزبانگی خاقانی اشاره کرده است. صمد محمدابراهیمی (۱۳۸۸) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد، موضوع «تأثیر زبان ترکی بر زبان فارسی» را کار کرده و واژه‌های قرضی زبان ترکی در زبان فارسی را بررسی کرده است. یوسف اصغری بایقوت (۱۳۹۸) در مقاله‌ای با عنوان «تُرک سن سن-گوی من؛ بررسی بازتاب زبان و فرهنگ ترکی در دیوان خاقانی شروانی»، ضمن توجه به اهمیت دوزبانگی خاقانی، نمونه‌هایی از واژه‌ها، ضرب‌المثل‌ها و آیین‌های ترکی در شعر خاقانی را ذکر کرده است. محرم اسلامی (۱۴۰۱) در مقاله «تداخل زبانی آذری در فارسی» رخدادهای تداخل زبانی آذری‌زبانان را در سطوح مختلف زبانی بررسی کرده است. تنها پژوهشی که صرفاً به موضوع تداخل زبانی در شعر خاقانی پرداخته، مقاله حسن امیری مهر و همکاران (۱۴۰۱) با نام «تداخل زبانی ناخودآگاه پدیده‌ای ناشناخته در شعر خاقانی» است که نویسندگان ترکیب‌سازی‌های خاقانی را به دو نوع «ترکیب‌هایی که معادل فارسی ندارند» و «ترکیب‌هایی که معادل فارسی دارند، اما معادل فارسی آنها متفاوت از معادل ترکی است» تقسیم کرده و در ادامه نمونه‌هایی از این دو نوع ترکیب را از طریق تداخل زبانی ترکی بررسی کرده‌اند.

۳: تداخل زبانی

زبان‌ها در اثر ارتباط و تماس دائمی با یکدیگر، به‌ناچار از همدیگر تأثیر می‌پذیرند. پدیده برخورد زبانی به‌عنوان امر اجتناب‌ناپذیر در جوامع بشری، یکی از مفاهیمی است

که در جامعه‌شناسی زبان، مورد مطالعه قرار می‌گیرد. دوزبانگی یکی از پیامدهای برخورد و تغییر زبانی است که در اثر آن، گویندگان یک زبان مجبور می‌شوند، علاوه بر زبان اول (مادری)، زبان دوم را نیز بیاموزند. پدیده تداخل زبانی نیز «بیانگر ورود عناصر یک زبان در زبان دیگر است که در میان افراد دوزبانه یا در حین برخورد زبان‌ها رخ می‌دهد» (رضایتی کیشه‌خاله و همکاران، ۱۳۹۸: ۶۹). واینرایش^۱ (۱۸۹۴-۱۹۶۹م.) معتقد است: «تداخل به معنای تغییر ساختارهای زبانی است که از ورود عناصر بیگانه به عرصه‌های بسیار ساختارمند زبان، مانند مجموعه نظام واجی، بخش بزرگی از صرف و نحو و عرصه‌هایی از واژگان (خویشاوندی، رنگ، زمان و مانند آنها) ناشی می‌شود» (کالوه، ۱۳۷۹: ۴۵). افراد دوزبانه وقتی می‌خواهند به زبان دوم حرف بزنند، معمولاً به صورت ناخودآگاه و غیرارادی برخی از ساختارها، الگوها، قواعد، واژگان و حتی آهنگ و نوای گفتار زبان مادریشان را وارد زبان دوم می‌کنند که به این وضعیت، «تداخل زبانی» گفته می‌شود؛ مثلاً وقتی ترک زبانی می‌خواهد به زبان فارسی سخن بگوید، متأثر از دانش ناخودآگاه زبانی خود، برخی قواعد و عناصر زبان ترکی را در زبان فارسی به کار می‌برد. در این فرایند، ممکن است فرد، دست به انتخاب یا معادل‌سازی هم بزند که این امر گاه منجر به روبه‌رو شدن فارسی‌زبانان با کلمات و ترکیبات نامأنوس خواهد شد و بدین ترتیب، ریتم و آهنگ، نحوه بیان، اجزای جمله، دیگر عناصر سخن و درنهایت، درک دقیق معنای کلام در زبان فارسی دچار مشکل می‌شود. این نکته درباره شاعران دوزبانه نیز صادق است. «تداخل زبانی به دلیل فقدان انطباق یک‌به‌یک نظام‌های آوایی، ساختارهای نحوی و معنایی زبان‌ها رخ می‌دهد و در سخن گفتن و نوشتن به افراد کم-سواد و بی‌سواد اختصاص ندارد. افراد تحصیل کرده و حتی شاعران و نویسندگان هم از تداخل زبانی مصون نیستند» (اسلامی، ۱۴۰۱: ۶۳).

۴: بحث و بررسی

«جامعه‌شناسان زبان، نقش عوامل غیرزبانی مختلف، همچون قومیت، جنسیت، تحصیلات، طبقه اجتماعی، سن و منطقه جغرافیایی را در پیدایش گونه‌های زبانی بسیار مؤثر دانسته‌اند» (رضوانیان، ۱۳۹۸: ۲۱۳). چنان‌که اشاره شد، فرضیه مقاله حاضر این است که یکی از علل دشواری و دیریابی اشعار خاقانی، وجود اصطلاحات و تعبیراتی از زبان ترکی است که در اثر پدیده تداخل زبانی، عمدتاً ناخودآگاه، وارد شعر خاقانی شده است. بر این اساس، در پژوهش حاضر تلاش کرده‌ایم از رهگذر تداخل زبانی ترکی، برخی از این اصطلاحات و تعبیرات را که به صورت صحیح یا دقیق معنی نشده‌اند، بازخوانی کنیم.

۴-۱. سیه سپید

برنامه سپیده صبح ازل هنوز کو بر سیه سپید ازل بوده پیشوا

(خاقانی شروانی، ۱۳۹۹: ۵)

«سیه سپید» در مصراع دوم به چه معنی است؟ اکثر شارحان آن را به معنی آغاز سپیده دم آفرینش گرفته‌اند. ماحوزی «سیه سپید ازل» را «صبح کاذب (گرگ و میش) زمان بی آغاز» معنی کرده و در معنی این بیت نوشته است: «پیش از آنکه جهانی آفریده شود و پیش از آنکه ذات احدیت جمال خود را بنماید، او به پیشوایی جهان برگزیده شد» (۱۳۷۷: ۱۵۴). استعلامی بیت را به طور کلی توضیح داده و می‌نویسد: «منظور این است که پیش از ازل، هنگامی که هنوز آفرینش آغاز نشده بود، پروردگار محمد را به پیشوایی کائنات برگزیده بود» (۱۳۸۷: ۸۳). برزگر خالقی «سیه سپید ازل» را «ابتدای خلقت، گرگ و میش صبح ازل که به آفرینش متصل می‌شود»، معنی کرده است (۱۳۹۵: ۵۸). ترکی ضمن اشاره به اینکه این تعبیر ظاهراً برگرفته از آیه ۱۸۷ سوره بقره است، می‌نویسد: «سیه سپید به معنی آغاز سپیده دم است؛ بدان گاه که ریسمان سپید صبح از ریسمان سیاه شب باز شناخته می‌شود» (۱۳۹۸، ج ۱/ ۱۱۱). فقط کزازی است که آن را «کنایه ایما از هر آنچه هست؛ از همه آفرینش» (کزازی، ۱۳۸۹: ۱۲) معنی کرده و همین

درست است. «سیه‌سپید» که در فرهنگ‌های فارسی مدخل نشده است، معادل «قارا آق (/qârââq/)» در ترکی و به معنای کنایی «همه چیز» است. از آنجا که خاقانی «در گزینش واژگان شعرش، به تناسب آوایی و معنایی آنها با کلمات قبل و بعد توجه دارد و شعر او درون ارتباطات شبکه‌های معنایی و لفظی بین واژگان، شکل می‌گیرد» (نوروزی، ۱۳۹۹: ۴۵۰)، قطعاً به ارتباط این اصطلاح با «سپیده صبح» و «سیاهی و سپیدی» آغاز صبح نیز نظر داشته است. وی این تعبیر را با همین معنی کنایی و این بار با ارتباط با «شب و روز» در بیت دیگری نیز به کار برده است:

سیه‌سپید جهان گوئی از دوات تو خاست که صورت شب و روز آمد آبنوس نهاد
(خاقانی شروانی، ۱۳۹۹: ۸۵۰)

جستجوی نگارندگان نشان می‌دهد که پیش از خاقانی، کسی این اصطلاح را به کار نبرده و پس از او تنها دو نفر از آن استفاده کرده‌اند: یکی مجیرالدین بیلقانی (در گذشته ۵۸۶ هـ.ق.) که او هم شروانی و از شاگردان خاقانی است:

سوار کردش ازل بر سیه‌سپید علوم بلی بر ابلق صبح، آفتاب گشت سوار
(مجیرالدین بیلقانی، ۱۳۵۸: ۱۰۶)

چنان که ملاحظه می‌شود «سیه‌سپید علوم» نیز جز معنای گفته‌شده، یعنی همه علوم، معنای دیگری نمی‌تواند داشته باشد و دیگر عمادالدین نسیمی (۸۰۷-۷۴۷ هـ.ق.) که دیوانی هم به ترکی دارد:

مایم چو مصحف الهی مایم سفید و هم سیاهی
(نسیمی، ۱۳۷۲: ۳۲۷)

با توجه به عطف «سفید» به «سیاهی» در بیت فوق، منظور از آن هم «سفیدی» و «سفیدی و سیاهی» معنای کنایی گفته‌شده را دارد. نسیمی این معنی را در یکی از ابیات ترکی‌اش هم به کار برده است:

ایی گلدی باووز گنتدی، نه ائندی کندینه ائدیر نظر قیلمدی کیمسه‌نین قاراسینا و آغینا
(۱۳۹۹: ۲۱۱)

یعنی [دنیا] با خوشی آمد و شتابان رفت. هر کاری را سر خود انجام داد و به همه چیز و همه کس بی توجه بود. «قاراسینا و آغینا» به معنی «سیاهی و سفیدی» و «کنایه از همه چیز» است.

۴-۲. بس

بس به پیشین ندیده‌ای خورشید که چو کژسر بود کژنظر است
(خاقانی شروانی، ۱۳۹۹: ۶۳)

واژه «بس» در اینجا به چه معنی است؟ امامی آن را به معنی «بسیار» و دارای نقش قیدی دانسته، ولی در معنای بیت نیاورده است: «آیا خورشید را همواره در نیمروز و ظهر هنگام ندیده‌ای که وقتی سر خود را به سمت مغرب، کج می‌گیرد به همگان کج نگاه می‌کند» (۱۳۸۷: ۱۶۱). وی در ادامه افزوده است: «به یک اعتبار می‌توان در مصراع اول، "بس به پیشین" خواند؛ یعنی پشت به ظهر. در این ضبط شاعر می‌گوید: بخت به من پشت کرده است و بدین سبب نسبت به من کژنگری دارد؛ همانند خورشید که وقتی پشت به ظهر می‌کند، به همه کس و همه چیز کج نگاه می‌کند. با این ضبط، مطابقه میان «بس» و «پیشین» هم قابل توجه خواهد بود و با بیت قبل نیز مناسبت خواهد داشت» (همان). استعلامی «بس» را به معنی «همیشه» گرفته و در معنی بیت می‌نویسد: «همیشه پس از نیمروز می‌بینی که نور خورشید کج می‌شود و کج می‌تابد» (۱۳۸۷: ۲۷۳). کزازی بدون توجه به «بس» بیت را شرح کرده است: «خورشید، به هنگام نیمروز، راست در آسمان می‌تابد؛ آنچنان که سایه هر چیز در خود آن می‌ماند و برون نمی‌افتد، اما تا از آن ترازمندی و راستی بدر آمد و به گفته خاقانی، کژسر شد کژنظر نیز خواهد گردید» (۱۳۸۹: ۱۳۷). برزگر خالقی هم «بس» را قید و به معنی «بسیار» گرفته و می‌نویسد: «آیا بسیار ندیده‌ای که هنگام ظهر چون خورشید از نصف النهار می‌گذرد، تابش آن مایل و کم می‌شود؟ پس وقتی که روز دانش رو به زوال می‌رود و کاسته می‌شود، بخت و اقبال

نیز کژبین و ناراست می‌گردد» (۱۳۹۵: ۳۶۰). ترکی چون این واژه را دارای معنای مناسب بیت ندیده، «پس» را ترجیح داده است: «تصور می‌کنم صورت درست و دقیق "پس پیشین" است؛ چون قید «بس» معنای مفیدی افاده نمی‌کند» (۱۳۹۸: ۳۳۳). آنچه در این بیت می‌تواند راهگشا باشد، توجه به مفهوم ترکی «بس» است. «بس» در زبان ترکی قید استفهامی تأکیدی است که معمولاً در ابتدای جملات پرسشی و با همین سیاق می‌آید و نقش «مگر» فارسی را در جملات استفهام انکاری ایفا می‌کند؛ برای مثال در ترکی می‌گویند: «بس سن گئتمه‌دون (/bas san gətmadun/)» (مگر تو هنوز نرفته‌ای؟). ظاهراً خاقانی با استفاده از معنای ترکی این واژه که در ذهن داشته، استفهامی انکاری را مطرح کرده است: مگر در ظهر خورشید را ندیده‌ای که سرش به افق مایل است و انگار کج می‌نگردد؟ (یعنی قطعاً دیده‌ای).

۴-۳. بهار در برج حوت

تا که آن سلطان به خوان ماهی آمد میزبان
خازنان بحر دُر بر میهمان افشاندند

(خاقانی شروانی، ۱۳۹۹: ۱۰۷)

سخن دربارهٔ برج حوت و آمدن بهار است. روشن است که منظور از «خوان ماهی»، برج حوت (ماه اسفند) و منظور از «خازنان بحر»، ابرها است و «دُر» نیز باران بهاری است که در ماه اسفند باریده است؛ اما پرسش این است که چرا به جای برج حمل (فروردین)، شاعر باران بهاری را به برج حوت نسبت داده است؟ از میان شارحان، تنها ترکی به این موضوع توجه نشان داده و دلیل آن را چنین حدس می‌زند: «علت این موضوع می‌تواند تقویم رایج در مناطقی مثل شروان باشد که بهار را از آغاز اسفند محاسبه می‌کردند، نه فروردین و نیز می‌تواند به این دلیل باشد که صولت سرما در مناطق شمالی با رسیدن خورشید به برج حوت و خروج آن از وبال برج دلو تا حدود زیادی شکسته می‌شده است» (۱۳۹۸، ج ۱/ ۵۴۲). شاید توجه به نام این برج در فرهنگ آذربایجان، دلیل این موضوع را بهتر نشان دهد. در آذربایجان، ماه سوم زمستان یعنی اسفند «بایرام آیی» (نک).

زارع شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۳۲۵) یعنی «ماه عید/ نوروز» خوانده می‌شود و ظاهراً خاقانی هم براساس آنچه در ذهن داشته، اسفند را ماه بهار گرفته است. در ابیات زیر نیز همین موضوع مشخص است:

باد بهاری فشاند عنبر بحری به صبح تا صدف آتشین کرد به ماهی شتاب

(خاقانی شروانی، ۱۳۹۹: ۴۷)

خورشید نوتأثیر بین، حوتش بهین توفیر بین جمشید ماهی گیر بین، نو ملک زیبا داشته

(همان: ۳۸۴)

سال نو است و قرص خور خوانچه ماهی افکند وز بره خوان نو نهد بهر نوای زندگی

(همان: ۴۶۰)

تابه زر ندیده‌ای بر سر ماهی آمده چشمه خور به حوت بین وقت صفای زندگی

(همان: ۴۶۰)

۴-۴. باری

من همی رفتم باری همه ره شادان دل دل ندانست که شادان شدنم نگذارند

(همان: ۱۵۳)

شارحان، این بیت را یکسان نخوانده‌اند. خوانش ماهیار (۱۳۷۶: ۸۸)، امامی (۱۳۸۷: ۶۰)، استعلامی (۱۳۸۷: ۵۲۸)، کزازی (۱۳۷۵: ۱۸۴) «باری» (به معنی خلاصه و به هر حال) است. برزگر خالقی (۱۳۹۵: ۶۸۳) با خوانشی متفاوت، آن را «باری» خوانده و در توضیح آن نوشته است: «باری» یعنی «به سوی ری» (همان: ۶۸۸). باید گفت خوانش برزگر خالقی درست است، اما معنای آن خیر؛ چراکه مقصد خاقانی شهر ری نبوده است که بخواهد بگوید: «به سوی ری» می‌رفتم؛ بلکه هدف او خراسان بوده، چنانکه در بیت زیر نیز پیداست:

گفتم به ری مراد دل آسان برآورم ز آنجا سفر به خاک خراسان برآورم

(خاقانی شروانی، ۱۳۹۹: ۹۱۰)

«با» حرف اضافه و «ری» نام شهر است. در زبان ترکی برای مشخص کردن وسیله یا

مسیر سفر، از حرف «ایله (/ila/) نان (/nân/)» به معنی «با/از» استفاده می‌شود (نک. بهزادی، ۱۳۶۹: ۲۷۴)؛ مثلاً می‌گویند: «علی اتوبوس ایله تهران ایله (تهرانینان) گنده جک (/Tali ũtobosila zanjânıla (Tehrânınân) gedejek/)» که ترجمه تحت‌اللفظی فارسی آن چنین می‌شود: «علی با اتوبوس با تهران خواهد رفت» و منظور این است که با اتوبوس از مسیر تهران خواهد رفت. در این بیت مقصد خاقانی خراسان بوده و از مسیر ری می‌رفته است. به این ترتیب معنی این است که من از مسیر ری به خراسان می‌رفتم. فعل استمراری «همی‌رفتم» نیز که به استمرار عمل «رفتن» (یعنی من با ری می‌رفتم) دلالت دارد، درستی این ادعا را تقویت می‌کند. خاقانی در بیتی دیگر نیز با توجه به عدم موفقیت در رفتن به خراسان از راه ری، این بار به تغییر مسیر اشاره می‌کند:

از ره ری به خراسان نکنم رای دگر
که ره از ساحل خزران به خراسان یابم
(خاقانی شروانی، ۱۳۹۹: ۲۹۷)

۴-۵. آخر آخر

آنچه اول زمان نداد بکس
آخر آخر همان نخواهد داد
(همان: ۱۶۸)

سجّادی این تعبیر را به صورت «آخرِ آخرِ خوانده و ذیل آن نوشته: «تکرار کلمه «آخر» برای تأکید، به صورت قید زمان» است (۱۳۹۳: ۲۰). کزازی (۱۳۷۵: ۱۲۵) و برزگر خالقی (۱۳۹۵: ۷۴۱) آن را به صورت «آخرِ آخرِ خوانده‌اند؛ اما توضیحی در این باره ندارند. استعلامی آن را به صورت «آخر، آخر» خوانده و در شرح این بیت نوشته است: «نهاد جمله جان خاقانی در بیت ۱۲ است: جان خاقانی آن آبرویی را که در گذشته با قناعت نگه داشته است، تا آخر هم آن را نگه می‌دارد» (۱۳۸۷: ۵۶۷ و ۵۶۸). ترکی ضمن اشاره به شرح شارحان فوق‌الذکر، نوشته است: «به نظر می‌رسد که همه این وجوه موجه‌اند و نمی‌توان هیچ کدام را غلط دانست، اما به قرینه اول در مصراع اولِ آخرِ آخر رجحان دارد؛ چون آنچه در مقابل اول می‌آید آخر است، نه آخر (به معنی دیگر).

در مجموع، این عبارت در مقابل «اول زمان» و به معنی نهایت الامر است. یعنی: خاقانی آبرویی را که از اول به پای کسی نریخته، در نهایت کار هم نثار کسی نخواهد کرد و آن را هرگز به باد نخواهد داد» (۱۳۹۸، ج ۲/ ۲۸۵).

باید گفت قید «آخر آخر (هم)» به صورت «آخر آخیر / آخیر آخیردا (/âxir âxirdâ)» به معنی «در پایان، عاقبت» (نک. زارع شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۵۶ و بهزادی، ۱۳۶۹: ۸۰) در زبان ترکی است. خاقانی می‌گوید: آنچه را که من در اول عمرم به کسی نداده‌ام، در پایان هم، آن را نخواهم داد. خاقانی در بیتی دیگر نیز این تعبیر را به کار برده است:

و گر نیز کیخسروی آخر آخر
کیان کیان بی‌وبائی نیابی

(خاقانی شروانی، ۱۳۹۹: ۴۱۸)

به این ترتیب، خوانش درست، فقط «آخر آخر» خواهد بود. نکته دیگر اینکه «همان» در مصراع دوم بیت مورد بحث، بهتر است به صورت «هم، آن» نوشته و معنی شود.

۴-۶. زبان‌دان

مرا دل پیر تعلیم است و من طفل زبان‌دانش دم تسلیم سر عشر و سر زانو دبستانش
(همان: ۲۰۹)

سجّادی «زبان‌دان» را «شاگردی که سخن استاد را زود بفهمد و یاد گیرد» دانسته است (۱۳۹۳: ۷۰۱). استعلامی «طفل زبان‌دان» را طفل مکتب‌خانه‌ای که زبان معلم دل را می‌فهمد و تسلیم ارشاد است، معنی کرده است (۱۳۸۷: ۶۷۹). برزگر خالقی «درس-آموز و نوآموز» (۱۳۹۷: ۹۱۴)، و ترکی «کودک نوآموز و طفل مکتبی» معنی کرده‌اند (۱۳۹۸، ج ۲/ ۴۸۵). به کار بردن «زبان‌دان» برای طفل کمی غیرعادی به نظر می‌رسد و پیش از خاقانی کسی آن را به کار نبرده است. خاقانی پیش و بیش از دیگر شاعران فارسی، از واژه «زبان‌دان» استفاده کرده است. توضیح اصطلاح ترکی این واژه می‌تواند چرایی به کار بردن آن را توسط خاقانی (که سجّادی و استعلامی به درستی معنای آن را درک کرده‌اند) روشن کند. در ترکی «دیل‌یلن (/dilbilan/)» یعنی «زبان‌دان» با

معنای کنایه «آگاه و باشعور» و نیز «مجرب و کاردان» (نک. زارع شاهمرسی، ۱۳۹۴: ۷۸۷) و «دیل بیلن اوشاق» یعنی «کودک آگاه و سربراه». «زبان‌دان» در این معنی، مقابل اصطلاح کنایه «زبان‌نهم» در فارسی قرار می‌گیرد. خاقانی خود را به کودک باشعور و فهیم و سربراهی تشبیه کرده که از دل تبعیت می‌کند. وی این تعبیر را در بیت زیر نیز به کار برده است:

رباب از زبان‌ها بلا دیده چون من بلا بیند آنکو زبان‌دان نماید (خاقانی
شروانی، ۱۳۹۹: ۱۲۹)

۴-۷. نیم‌آدم

لیک نیم‌آدمی آنجاست مرا چون سپردمش به یزدان چه کنم
(همان: ۲۵۴)

سجّادی در ذیل «نیم‌آدمی» نوشته است: «فرزند آدم، نیمه آدمیزاد، نیمه فردی از آدمیان، کنایه از مطلق زن، زیرا که دو زن را در گواهی به منزلهٔ یک مرد داشته و در دیوان خاقانی کنایه از والدهٔ خاقانی است» (۱۳۹۳: ۱۵۸۸). استعلامی در شرح این بیت نوشته: «نیم‌آدمی، ظاهراً اشاره به تنها فرزند او، خردسالی به نام عبدالمجید، است» (۱۳۸۷: ۸۰۵). کزازی هم نوشته است: «نیم‌آدمی به کنایهٔ ایما از رنجوری شکسته و نالان که نمی‌توانش به یکبارگی آدمی دانست و خواند به کار رفته است. شاید خواست خاقانی از نیم‌آدمی مام وی باشد که او را سخت گرامی می‌داشته است و در سروده‌ای گفته است که اگر پایبند شروان است، به انگیزهٔ پرستاری و نگاهداری از این مادر است و بس» (۱۳۸۹: ۴۲۸). برزگر خالقی نیز در مورد اصطلاح «نیم‌آدم» نوشته است: «نیم-فردی از آدمیان، کنایه از مطلق زن؛ زیرا که دو زن را در گواهی به منزلهٔ یک مرد داشته» و «شاید در اینجا منظور مادر پیر و فرتوتش باشد و یا در قطعه‌ای که در مرثیهٔ رشیدالدین فرزندش سروده است از عبدالمجیدی یاد می‌کند که ممکن است منظور فرزند کوچک خاقانی باشد» (۱۳۹۷: ۱۱۰۷).

اصطلاح «نیم‌آدم» در واقع ترجمه تحت‌اللفظی اصطلاح رایج «یاریم-آدم (/yârimâdâm/)» در زبان ترکی و کنایه از شخص معلول و بیمار است (نک). دیل دینز، ذیل مدخل «یارماق»، و زارع شاهمرسی، ۱۳۹۴: ۱۳۴۲). «نیم‌آدم» یعنی کسی که انگار آدم سالم و کامل نیست. یک آدم ناسالم و معلول. برای مثال در ترکی می‌گویند: «دای من یاریم‌آدم اولموشام (/dây man yârimâdâm olmuşâm/)» یعنی دیگر من نیم‌آدم شده‌ام. منظور این است که جسم آسیب دیده است و از کار افتاده‌ام. به‌طور کلی (و فارغ از دلالت بر فرد بزرگسال یا کودک و زن یا مرد) «نیم‌آدم» مجازاً شخصی را می‌گویند که جسم آسیب‌دیده و معلولی دارد. در بیت مورد بحث نیز «نیم‌آدم» می‌تواند کنایه از مادر پیر و بیمار خاقانی و یا عبدالمجید، فرزند معلولش (نک). صادقی‌نژاد، ۱۳۸۲: ۱۶) باشد. خاقانی می‌گوید: من یک آدم بیمار یا معلولی را هم در شروان جای گذاشته‌ام.

۴-۸. زرین

گر ملخ را نیست بر پا موزه زرین سار دارد او رانین دیا، برنتابد بیش از این
(خاقانی شروانی، ۱۳۹۹: ۳۳۸)

سجّادی با ذکر همین بیت، «موزه زرین سار» را «پای‌افزار و چکمه طلایی سار» معنی کرده است (۱۳۹۳: ۱۴۷۷). استعلامی ضمن توضیح اینکه «موزه زرین سار مزایایی است که دیگران در بارگاه شروان دارند» می‌پرسد: «آیا پای سار زرد یا طلایی است؟!» (۱۳۸۷: ۱۰۶۳ و ۱۰۶۴). برزگر خالقی براساس همین واژه، پای سار را زرد دانسته است: سار «پرنده‌ای سیاه است که پای زرد دارد و بسیار خودنما و پربانگ و صداست» (۱۴۰۰: ۱۵۱۳). آنچه خاقانی پژوهان از آن غفلت کرده‌اند؛ این است که در زبان ترکی برای «رنگ سرخ» و «زر» یک واژه مشترک به کار می‌رود و آن «قیزیل (/qizil/)» است؛ یعنی این واژه هم به معنی سرخ است و هم به معنی طلا (نک). زارع شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۸۲۲). خاقانی که این واژه را با دو معنی آن در ذهن داشته، گاه لفظ زر/زرین را در

معنی «قیزیل» و به جای «سرخ» به کار برده است. این واژه همین ابهام را در بیت زیر نیز به وجود آورده است:

هر سوی از جوی جوی رقعۀ شطرنج بود بیدق زرین نمود غنچه ز روی تراب
(خاقانی شروانی، ۱۳۹۹: ۴۲)

بی توجهی به نکته پیش گفته شده، موجب شده که شارحان به دنبال توجیهی برای رنگ زرد غنچه باشند؛ چنان که ماحوزی غنچه زرین را علاوه بر غنچه گل سرخ، کنایه از خورشید هم می داند (۱۳۷۷: ۱۱۱) و امامی هم منظور از بیدق زرین را شکوفه های زردرنگی می داند که بر خاک ریخته است (۱۳۸۷: ۱۴۹)؛ در حالی که منظور از «زرین» در این بیت نیز سرخ است، نه زرد. در بیت زیر نیز شاعر قطعاً رُخس «سرخ» بوده است که بر اثر عشق بی آب و سنگ شده، نه زرد؛ چرا که رنگ زرد آب و سنگی ندارد که بخواهد از دست بدهد:

زرین رخم ز عشقت بی آب و سنگ مانده بر سنگ تو ندانم آب و عیار من چه
(خاقانی شروانی، ۱۳۹۹: ۶۶۲)

چنانکه سعدی (در گذشته ۶۹۱ هـ.ق.) هم از زرد شدن روی سرخ، سخن می گوید:
گویند روی سرخ تو سعدی چه زرد کرد اکسیر عشق بر مسم افتاد و زر شدم
(سعدی، ۱۳۶۳: ۵۴۹)

نسیمی هم بر همین اساس چهره را زرد و اشک را «زر» توصیف کرده است:
بارد نسیمی دم به دم اشکی چو زر بر روی زرد باری به خنده باز کن لعل لب خندان خود
(نسیمی، ۱۳۷۲: ۱۹۸)

همین نکته در بیت زیر موجب ابهام در واژه «زربفت» هم شده است:
شاه ریاحین به باغ خیمه زربفت زد شاه که آن دید، ساخت برگ تمام از نثار
(خاقانی شروانی، ۱۳۹۹: ۱۷۹)

حسینی وردنجانی در نقد سخن برزگر خالقی که «خیمهٔ زربفت» را گل سرخ دانسته، ضمن اشاره به اینکه غالباً در ادبیات، شاه ریاحین همان گل سرخ است، می‌نویسد: «اینجا مشکلی در تصویر وجود دارد؛ یعنی گل سرخ چگونه خیمهٔ زردرنگ می‌افرازد» (۱۳۹۹: ۱۴۴) و بر همین اساس، منظور بیت را «اسپرغم» می‌داند: «می‌توان در این بیت شاه ریاحین را اسپرغم دانست که لقب دیگرش سلطان‌الریاحین است و گل‌های آن نیز زردرنگ هستند» (همان)، درحالی‌که در اینجا نیز زربفت به معنی «سرخ» و منظور از «خیمهٔ زربفت» سرخی گل است.

۴-۹. چشم بیمار از نظر

در حال خاقانی نگر بیمار آن خندان شکر ز آن چشم بیمار از نظر چشم مداوا داشته (خاقانی شروانی، ۱۳۹۹: ۳۸۴)

استعلامی (۱۳۸۷: ۱۲۰۲) و کزازی (۱۳۸۹: ۵۵۱) مصراع دوم این بیت را «ز آن چشم بیمار، از نظر» خوانده‌اند. کزازی نوشته است: «چشم، با نظر ایهام تناسب می‌سازد (همان). چشم بیمار کنایهٔ ایماست از چشمی که نیم‌خواب و خمارزده است و در آن پلک‌ها به گرانی از هم گشوده می‌شوند؛ چشمی چنین را سخنوران ایرانی می‌پسندیده‌اند و می‌ستوده‌اند: خاقانی از چشم بیمار، درمان خویش را چشم می‌دارد». برزگر خالقی نیز ظاهراً همانند استعلامی و کزازی خوانده که بیت را چنین شرح کرده است: «توقع دارم با نگاهی از چشم بیمار مرا درمان کنی که خاقانی بیمار لبان شکرین خندان توست. لازم به ذکر است خاقانی از کسی که خود بیمار است، طلب درمان و مداوا می‌کند» (۱۴۰۰: ۱۷۳۴). آنچه این خوانش و معنا را دچار تردید می‌کند این است که این قصیده از اوزان دوری و بنابراین همهٔ ابیات آن برخوردار از قافیهٔ درونی و آرایهٔ ادبی تسمیط است. بر این اساس، «نگر»، «شکر» و «نظر» قافیهٔ درونی بیت را می‌سازند و باید پس از «نظر» مکث کرد، نه پس از «چشم»؛ یعنی «بیمار از نظر» صفت چشم است، نه «بیمار». از سوی دیگر «چشم بیمار از نظر» ترجمهٔ «نظردن ناخوش گوز (/nazardan naxoš/göz/» در ترکی و به معنی چشمی است که به خاطر نظر خوردن (چشم‌زخم) بیمار

شده است. در شعر فارسی، چشم خمار معشوق به چشم بیمار تعبیر شده است؛ اما خاقانی با آوردن این ترکیب در واقع به زیبایی معشوق هم صحنه می‌گذارد؛ چرا که زیبایی دچار چشم‌زخم می‌شود. خاقانی می‌گوید: من از چشم تو که به دلیل چشم‌زخم، بیمار و خمار شده است، امید مدارا دارم.

۴- ۱۰. یاس

یاسمن خندان و خوش زانست کز من غافل است یاس من گر دیده بودی یاسمن، بگریستی (خاقانی شروانی، ۱۳۹۹: ۴۴۱)

سجّادی «یاس من» را «گل یاس من» معنی کرده است (۱۳۹۳: ۱۶۵۱). امامی (۱۳۸۷: ۲۴۷) و برزگر خالقی (۱۴۰۰: ۱۹۶۸) آن را «یاس من، نومیدی من» دانسته‌اند. استعلامی می‌نویسد: «یاس من یعنی آن عزیز من، گل من و اگر یاس (نامیدی) هم بخوانیم، درست است. گل‌ها هم باید در عزای او گریان باشند» (۱۳۸۷: ۱۳۹۰). آنچه از آن غفلت شده، این است که «یاس» یک واژه ترکی و به معنای عزا، ماتم و مرگ (نک. کاشغری، ۱۳۷۵: ۹۸۱) است. دهخدا نیز «یاس» را یک واژه ترکی به معنی عزا، ماتم، تعزیه و سوگ دانسته است (لغت‌نامه، ذیل یاس). «یاس من» ترجمه دقیق «منیم یاسیم (/manim yâsim/)» به معنی «سوگ من» است. برای مثال در ترکی در وصف حال کسی که به عزای عزیزش نشسته است، می‌گویند: «قیرخیناجان یاس ساخلامیشدی (/qırxınâjân yâs sâxlâmişdı/)» یعنی تا چهلمش سوگ نگه داشت (سوگوار بود). نسیمی هم در بیت زیر واژه ترکی «یاس» را به کار برده است:

زاهدین هیچ اولدو زؤهدو، پوچا چیخدی طاعتی باشلادی یاسینه شیمدی، کیمسه گلمز یاسینا (۱۳۹۹: ۲۱۱)

(یعنی زهد زاهد هیچ شد، طاعتش پوچ از آب درآمد، اکنون او آغاز به خواندن یاسین کرد، کسی به مجلس عزای او نمی‌آید)

شهریار نیز گفته است:

آغلاری های‌های دئمیشم

سونرا یئنه یاسه باتیب

(۱۳۸۸: ۱۴۹)

(یعنی سپس دوباره به سوگ فرو می‌روم و های‌های گریه می‌کنم).

خاقانی می‌گوید: گل یاسمن از این جهت خوشحال است که از حال بد من خبر ندارد و اگر عزای مرا دیده بود، اکنون می‌گریست. «گریستن یاسمن» قرینه‌ای است که می‌تواند این معنی را تأیید کند؛ چراکه عزاداری است که با گریستن در ارتباط است و اگر واژه مورد بحث را «یأس» بخوانیم، مقصود حاصل نمی‌شود. با مشاهده «یأس» معمولاً کسی به گریه نمی‌افتد؛ اما گریه در عزاداری بسیار معمول است. معنای «گل یاس» نیز مناسب نخواهد بود و دیدن گل یاس شاعر نمی‌تواند دلیل موجهی برای گریه یاسمن باشد؛ علاوه بر اینکه از آنجا که خاقانی علاقه خاصی به آرایه پردازی دارد و هیچ فرصتی را برای آن از دست نمی‌دهد، میان «یاسمن» و «یاس من» جناس بسیار زیبایی نیز ساخته است.

۴-۱۱. بالا به زمین فرو بردن

منزل به فلک بر آورد چون ماهی

خاک ار ز رخت نور برد گه گاهی

بالا به زمین فرو برد چون چاهی

ور سرو به قامت رسد یکراهی

(خاقانی شروانی، ۱۳۹۹: ۷۳۸)

کزازی در شرح این رباعی فقط به «راه» در مصراع سوم اشاره کرده است: «راه در معنی بار و کُرت است» (۱۳۸۹: ۹۲۳). آنچه در این رباعی ابهام ایجاد کرده، مصراع چهارم و «بالا به زمین فرو بردن» است. این اصطلاح، ترجمه دقیق تعبیر رایج «بوی یشره سوخماق (/boyi yera soxmâq/)» در زبان ترکی و کنایه از «خود را از شرم و خواری هیچ و نیست انگاشتن» (نک. زارع شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۹۹۳) و معادل «از شرم آب شدن» در فارسی و معنی بیت چنین می‌آید: اگر سرو به قامت تو برسد (یک بار قامت تو را مشاهده کند)، از شرم همانند چاه که قامت خود را به زمین فرو برده است، قامت خود را به زمین فرو می‌برد (از شرم آب می‌شود).

۵. نتیجه گیری

تداخل زبانی امری ناگزیر در گفتار و نوشتار افراد دوزبانه‌ای است که به زبانی غیر از زبانی مادری خود می‌نویسند یا سخن می‌گویند. زبان مادری معمولاً زبان اول گویشور است و اگر شخصی به زبانی غیر از آن سخن بگوید، حضور و تأثیر زبان مادری او را در همه سطح‌های چهارگانه آوایی، صرفی، نحوی و معنایی در زبان دوم می‌توان دید. تداخل زبانی، علاوه بر نشاندار کردن گفتار و نوشتار، گاه در انتقال معنا مشکل ایجاد می‌کند. این پدیده اختصاص به طبقه، سن و جنس خاصی ندارد و افراد دوزبانه کم‌و بیش در معرض آن هستند؛ بنابراین زبان شاعران و نویسندگانی که به غیر از زبان مادری خود می‌نویسند نیز، از تداخل زبانی مبرا نیستند و این موضوع می‌تواند یکی از دلایل دیربایی معنای کلام این شاعران و نویسندگان باشد.

فرضیه مقاله حاضر این است که یکی از دلایل دشواری زبان خاقانی، «تداخل زبانی» است. در این مقاله کوشیده‌ایم حضور تداخل زبانی ترکی را در شعر خاقانی نشان دهیم و بگوییم که در برخی موارد بدون توجه به این پدیده زبانی نمی‌توانیم منظور شاعر را دریابیم. شاهد این ادعا شرح‌هایی است که بیشتر بر شعر خاقانی نوشته‌اند و ما در این مقاله به آنها اشاره کرده‌ایم. در بیت‌هایی که برای نمونه در این مقاله بررسی کرده‌ایم، سخن خاقانی را متأثر از زبان ترکی دانسته‌ایم که احتمال دارد زبان مادری شاعر و یا متأثر از زبان رایج در محیط زندگی وی باشد.

منابع

- اردلان جوان، سید علی (۱۳۷۳)، **تجلی شاعرانه اساطیر و روایات تاریخی و مذهبی در اشعار خاقانی**، چاپ دوم، مشهد: آستان قدس رضوی.
- استعلامی، محمد (۱۳۸۷)، **نقد و شرح قصاید خاقانی**، دو جلد، چاپ اول، تهران: زوار.
- اسلامی، محرم (۱۴۰۱)، **تداخل زبانی آذری در فارسی**، زبان و زبان‌شناسی، دوره شانزدهم، شماره ۳۲، صص ۷۵-۶۲

رفع برخی از دشواری‌های شعر خاقانی در چارچوب پدیده تداخل زبانی _____ ۲۴۳

- اصغری بایقوت، یوسف (۱۳۹۸)، *تُرکِ سن سن گویِ من (بررسی بازتاب زبان و فرهنگ ترکی در دیوان خاقانی شروانی)*، نشریه زبان و ادب فارسی (نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز)، شماره ۲۴۰، صص ۲۱-۱.
- امامی، نصرالله (۱۳۸۷)، *ارمغان صبح*، چاپ چهارم، تهران: جامی.
- امیری مهر، حسن، جمیله اخیانی، محرم اسلامی و امیر مؤمنی هزاهو (۱۴۰۱)، *تداخل زبانی ناخودآگاه پدیده‌های ناشناخته در شعر خاقانی*، پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی، شماره ۲۴، صص ۳۵-۵۲.
- برزگر خالقی، محمدرضا (۱۳۹۵)، *شرح دیوان خاقانی*، ج ۱، چاپ سوم، تهران: زوآر.
- _____ (۱۳۹۷)، *شرح دیوان خاقانی*، ج ۲، چاپ اول، تهران: زوآر.
- _____ (۱۴۰۰)، *شرح دیوان خاقانی*، ج ۳، چاپ دوم، تهران: زوآر.
- بهزادی، بهزاد (۱۳۶۹)، *فرهنگ آذربایجانی-فارسی (آذربایجانجا-فارسجا سۆزلوک)*، دو جلد، چاپ اول، تهران: دنیا.
- ترکی، محمدرضا (۱۳۹۴)، *نقد صیرفیان*، چاپ اول، تهران: سخن.
- _____ (۱۳۹۸)، *سر سخنان نغز خاقانی*، ج ۱ و ۲، چاپ اول، تهران: سمت.
- حسینی وردنجانی، سیدمحسن (۱۳۹۹)، *بررسی و نقد شرح دیوان خاقانی اثر محمدرضا برزگر خالقی (جلد دوم)*، پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال بیستم، شماره چهارم، ۱۲۳-۱۵۰.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل (۱۳۵۷)، *دیوان خاقانی*، تصحیح علی عبدالرسولی، تهران: خیام.
- _____ (۱۳۷۵)، *دیوان خاقانی*، ویراسته میرجلال‌الدین کزازی، چاپ اول، تهران: مرکز.
- _____ (۱۳۹۹)، *دیوان خاقانی*، به کوشش ضیاء‌الدین سجادی، چاپ دوازدهم، تهران: زوآر.
- رضایتی کیشه‌خاله، محرم و مریم دانای طوس و کیومرث خانبازاده (۱۳۹۸)، *تداخل نحوی دوزبانه‌های تالشی-فارسی و فارسی-تالشی*، زبان فارسی و گویش‌های ایرانی، سال چهارم، دوره دوم، شماره پیاپی ۸، صص ۹۸-۶۳.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، *لغت‌نامه*، تهران: دانشگاه تهران.

- رضوانیان، قدسیه (۱۳۹۸)، «بررسی تیرگی زبانی دانشجویان؛ چگونگی و چرایی»، مجله مطالعات زبانی و بلاغی، سال ۱۰، ش ۱۹، صص ۲۱۳-۲۳۲.
- زارع شاهمرسی، پرویز (۱۳۸۷)، فرهنگ ترکی - فارسی شاهمرسی، چاپ اول، تبریز: اختر.
- _____ (۱۳۹۴)، فرهنگ جامع (ترکی - فارسی)، دو جلد، قزوین: آذر میدخت.
- زهتابی، محمدتقی (۱۳۸۴)، تاریخ دیرین ترکان ایران، ترجمه علی احمدیان سرای، چاپ سوم، تبریز: اختر.
- سجادی، ضیاءالدین (۱۳۹۳)، فرهنگ لغات و تعبيرات با شرح اعلام و مشکلات دیوان خاقانی شروانی، دو جلد، چاپ چهارم، تهران: زوآر.
- سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۶۳)، کلیات سعدی، به اهتمام محمدعلی فروغی، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
- شهریار، محمدحسین (۱۳۸۸)، کلیات اشعار ترکی شهریار، با مقدمه، تصحیح و تعلیقات حمید محمدزاده، چاپ بیست و چهارم، تهران: نگارستان کتاب.
- صادقی نژاد، رامین (۱۳۸۲)، تأملی در نیم‌آدم خاقانی، فصلنامه ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوی، صص ۹-۱۸.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۸۷)، سخن و سخنوران، چاپ اول، تهران: زوآر.
- فضیلت، محمود (۱۳۸۸)، نگاهی به دوزبانگی در واژه‌های مرکب خاقانی، بوستان ادب، دوره اول، شماره اول، صص ۱۷۲-۱۶۱.
- کاشغری، محمود بن حسین (۱۳۷۵)، دیوان لغات‌الترک، ترجمه محمد دبیرسیاقی، چاپ اول، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- کالوه، لویی-ژان (۱۳۷۹)، درآمدی بر زبان‌شناسی اجتماعی، ترجمه محمدجعفر پوینده، چاپ اول، تهران: نقش جهان.
- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۸۹)، گزارش دشواری‌های دیوان خاقانی، چاپ ششم، تهران: مرکز.
- کسروی، احمد (۱۳۲۵)، آذری یا زبان باستان آذربایجان، چاپ سوم، بی‌جا.
- ماحوزی، مهدی (۱۳۷۷)، آتش اندر چنگ، گزیده‌ای از دیوان خاقانی شروانی، چاپ اول، تهران: سخن.

- ماهیار، عباس (۱۳۷۶)، *گزیده اشعار خاقانی*، چاپ پنجم، تهران: قطره.
- _____ (۱۳۸۸)، *مالک ملک سخن (شرح قصاید خاقانی)*، چاپ اول، تهران: سخن
- _____ (۱۳۹۲)، *سحر بیان خاقانی*، چاپ نهم، کرج: جام گل.
- مجیرالدین بیلقانی (۱۳۵۸)، *دیوان مجیرالدین بیلقانی*، تصحیح و تعلیق محمد آبادی، تبریز: مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
- محمدابراهیمی، صمد (۱۳۸۸)، *تأثیر زبان ترکی بر زبان فارسی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه پیام نور تهران.
- محمدزاده صدیق، حسین (۱۳۷۹)، *یادمان‌های ترکی باستان*، چاپ اول، تهران: نخل‌های سرخ.
- معدن‌کن، معصومه (۱۳۸۷)، *جام عروس خاوری (شرح شش قصیده از دیوان خاقانی)*، چاپ اول، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ناطق، ناصر (۱۳۵۸)، *زبان آذربایجان و وحدت ملی ایران*، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- نسیمی، سیدعمادالدین (۱۳۷۲)، *زندگی و اشعار عمادالدین نسیمی*، به کوشش یدالله جلالی پندری، چاپ اول، تهران: نی.
- _____ (۱۳۹۹)، *دیوان اشعار ترکی سید عمادالدین نسیمی*، مقدمه، تصحیح و تحشیه حسین محمدزاده صدیق، چاپ پنجم، تبریز: اختر.
- نوروزی، یعقوب (۱۳۹۹)، «ویژگی‌های ادبی و بلاغی شاعران و سنجش اصالت ضبط‌های نسخ با تکیه بر آن (مطالعه موردی: دیوان خاقانی)»، مجله مطالعات زبانی و بلاغی، سال ۱۱، ش ۲۱، صص ۴۴۵-۴۷۰.
- وجدانی، فریده (۱۳۸۱)، *ترکی در فارسی*، نشریه رشد آموزش زبان و ادب فارسی، سال شانزدهم، شماره ۶۳، صص ۳۸-۴۲.
- هادی، اسماعیل (۱۴۰۰)، *دیل دنیز (لغت‌نامه جامع اتیمولوژیک ترکی-فارسی)*، چاپ پنجم (ویرایش پنجم)، تبریز: اختر.
- *Encyclopedia of Britannica*, britannica.com, Azerbaijani, revised and updated by Laura Etheredge.
- Dalby, Andrew. 2004. *Dictionary of Languages*, A & C Black, London.
- *Encyclopedia Iranica*, AZERBAIJAN viii. Azeri Turkish, Vol. III, Fasc. 3, pp. 245-248, online edition, New York, 1996.
- *Encyclopedia Iranica*, AZERBAIJAN vii. The Iranian Language of Azerbaijan, Vol. III, Fasc. 3, pp. 238-245, online edition, New York, 1996.

